



قال الله تبارك و تعالی:

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾

سوره مبارکه شمس، آیه ۹

امام خامنه‌ای مدظله العالی:

درس خواندن و تهذیب اخلاق و هوشیاری سیاسی همراه با تلاش‌های انقلابی،
وظائفی هستند که دختران و پسران این نسل باید آنها را هرگز فراموش نکنند. ۱۳۹۸/۹/۲۴

عنوان:

اشعاری از علامه طباطبایی (ره)

شناسنامه مطلب	
کد مطلب	t-318
رده	تزکیه‌ای / تقوای عمومی / علما و مواعظ / علمای ربانی / علمای مشهور معاصر / علامه طباطبایی
برچسب	تزکیه، تقوا، علمای ربانی، اشعار، علامه طباطبایی
توضیحات	

پایگاه تزکیه‌ای، علمی، بصیرتی و مهارتی **نُمو**

nomov.ir

مهر خوبان

مهر خوبان دل و دین از همه بی پروا برد
رخ شطرنج نبرد آنچه رخ زیبا برد

تو میندار که مجنون سر خود مجنون گشت
از سمک تا به سماکش کشش لیلا برد

من به سرچشمه خورشید نه خود بردم راه
ذره ای بودم و مهر تو مرا بالا برد

من خسی بی سرو پایم که به سیل افتادم
او که می رفت مرا هم به دل دریا برد

جام صها زکجا بود مگر دست که بود
که به یک جلوه دل و دین زهمه یکجا برد

خم ابروی تو بود و کف مینوی تو بود
که درین بزم بگردید و دل شیدا برد

خودت آموختی ام مهر و خودت سوختی ام
با برافروخته رویی که قرار از ما برد

همه یاران به سر راه تو بودیم ولی
غم روی تو مرا دید و ز من یغما برد

همه دلباخته بودیم و هراسان که غمت
همه را پشت سر انداخت، مرا تنها برد

شعری از علامه طباطبایی در رثای کربلا

در میان سروده‌هایی که برای اهل بیت (ع) به نظم درآمده‌اند، هستند اشعاری که از زبان علما در رثای مصائب اهل بیت (ع) گفته شده باشند. از جمله این علما می‌توان به علامه طباطبایی، صاحب تفسیر «المیزان» اشاره کرد.

علامه هر چند به عنوان شاعر مطرح نبود، اما شعر خوب می‌سرود. یکی از ویژگی‌های مهم اشعار علامه برداشت از احادیث و آیات قرآن کریم است که شعر او را از سروده‌های بسیاری از شاعران دیگر که تنها با اتکا بر عاطفه زبان به مدح و منقبت ائمه (ع) می‌پردازند، متمایز می‌کند. شاید یکی از دلایل این امر اشراف علامه بر آیات و احادیث است که نه تنها اشعار که دیگر آثار او را از علمای عصر خود متمایز کرده است. از مجموع سروده‌های علامه می‌توان به مخمسی اشاره کرد که در رثای سالار شهیدان به نظم درآمده است.

علامه این مخمس را، که تضمین غزلی از حافظ است، در سال ۱۳۲۸-۱۳۲۷ شمسی سرود و همراه نامه‌ای به برادر خود، آیت الله الهی، ارسال کرد و در پایان سروده نوشت: «انتظار می‌رود این اشعار را در مجالس خودتان بخوانید.» این شعر به شرح ذیل است:

«گفت آن شاه شهیدان که بلا شد سویم

با همین قافله ام راه فنا می‌پویم

دست همت ز سراب دو جهان می‌شویم

شور یعقوب کنان یوسف خود می‌جویم

که کمان شد ز غمش قامت چون شمشاد

گفت هر چند عطش‌کنده بن و بنیادم

زیر شمشیرم و در دام بلا افتادم

هدف تیرم و چون فاخته پر بگشادم

فاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم:

بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم

من به میدان بلا روز ازل بودم طاق

کشته یارم و با هستی او بسته وثاق

من دل رفته کجایم و کجا دشت عراق!
طایر گلشن قدسم، چه دهم شرح فراق

که در این دامگه حادثه چون افتادم

لوحه سینه من گر شکند شَم ستور
ور سرم سیر کند شهر به شهر از ره دور

باک نبود که مرا نیست به جز شوق حضور
سایه طویی و قلمان و قصور و قد حور

به هوای سر کوی تو برفت از یادم

تا در این بزم بتابید مه طلعت یار
من خورم خون دل و یار کند تیر نثار

پرده بدریده و سرگرم به دیدار نگار
نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار

چه کنم؟ حرف دگر یاد نداد استادم

تشنه وصل وی ام آتش دل کارم ساخت
شربت مرگ همی خواهم و جانم بگداخت

از چه از کوی توام دست قضا دور انداخت
کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت

ما هم بودیم!

ما هم اندر باغ گیتی آشیانی داشتیم	در چمن با ماه رویان داستانی داشتیم
از حریف بزم یار و ز رقیب کوی دوست	دشمنانی داشتیم و دوستانی داشتیم
با خیالی بود یا خوابی پریشان آنچه ما	در صف دلدادگان نام و نشانی داشتیم

حاصل عشق

نشد آن دم که مگر دوست صفایی بکند
دل خود بر کند از جور وفایی بکند

ما که سرگشته در این دشت شبی می گردیم
از افق سرزند و راهنمایی بکند

هر چه جوییم نیایم نشانی جز نام
کان دلارام زهر گوشه جلایی بکند

شب تاریک و ره دور و من و حال تباه
مگر از لطف خداوند قضایی بکند

دل سرگشته ما بین که همانند نسیم
تتواند ز جهان تکیه به جایی بکند

آتش مهر به هر خانه که افتد روزی
آب و گل سوزد و از شعله بنایی بکند

حاصل عشق همان به که اسیر غم او
از خرد دوری و از هوش جدایی بکند

دست و دل گم کند و نام و نشان در باز
دل تهی از غم و شادی و گدایی بکند